

تأثیرگذاری حکمت اسلامی بر فلسفه غرب با تأکید بر حوزه علمیه قم^۱

محمدعلی نیازی^۲ و محمدمهدی گرجیان عربی^۳

چکیده

بررسی جایگاه فلسفه در حوزه علمیه قم و تعامل یا تقابل گرایش های گوناگون آن، از امور مهمی است که پرداخت به آن می تواند چشم اندازی را فراسوی آینده باز نماید. هدف اصلی پژوهش حاضر تحلیل تأثیر و نقش فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم بر اندیشه های فلسفی غرب است. روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی بوده و بر اساس تطبیق دیدگاه های گوناگون صورت گرفته است. نتایج نشان می دهد فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم نه تنها در تداوم سنت های فلسفی اسلامی نقش اساسی داشته، بلکه در برخی مکاتب فلسفی غرب از جمله در مباحث هستی شناسی، معرفت شناسی و الهیات، تأثیرگذار بوده است. در این میان نقش مؤسس حوزه علمیه قم، حضرت آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، در احیای تفکر فلسفی و ایجاد بستری برای رشد مکاتب فلسفی معاصر، بسیار اهمیت دارد. متفکرانی همچون هانری کربن، اولیویه رواد و دیگر شرق شناسان، با مطالعه فلسفه اسلامی در قم، بر غنای مباحث فلسفی آن تأکید کرده اند. همچنین تعامل فلسفه اسلامی با فلسفه غربی در زمینه هایی همچون فلسفه وجودی، فلسفه زبان و فلسفه دین مورد توجه قرار گرفته و به تولید گفتمان های جدید فلسفی کمک کرده است.

واژگان کلیدی: فلسفه اسلامی، حوزه علمیه قم، فلسفه غرب، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، فلسفه دین، تعامل فلسفی.

۱. این مقاله با حمایت دبیرخانه همایش بین المللی یکصدمین سالگشت بازتأسیس حوزه علمیه قم و دستاوردها و نکوداشت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری^ع تألیف شده است.

۲. دکتری کلام اسلامی و پژوهشگر و مدرس / نویسنده مسئول (dr.niazi2014@gmail.com).

۳. استادتمام دانشگاه باقرالعلوم^ع (mm.gorjian@yahoo.com).

مقدمه

حوزه علمیه قم به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز علمی و دینی در جهان اسلام شناخته می‌شود. این مرکز با بهره‌گیری از آثار و اندیشه‌های فیلسوفان بزرگ اسلامی همچون ابن‌سینا، فارابی، ملاصدرا و... توانسته است میراث فلسفی غنی و ارزشمندی را به جهان ارائه دهد. درعین حال نقش و تأثیر آن بر اندیشه‌های فلسفی غرب، کمتر مورد توجه قرار گرفته و نیازمند بررسی دقیق‌تری است؛ از این رو پژوهش حاضر درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم چگونه بر اندیشه‌های فلسفی غرب تأثیر گذاشته و کدام مفاهیم کلیدی آن در آثار فلاسفه غربی دیده می‌شود.

یکی از عوامل مهم در رشد و شکوفایی فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم، بازسازی و تأسیس این حوزه توسط حضرت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی است. ایشان با احیای سنت‌های علمی و ایجاد بستر مناسب برای مطالعه فلسفه، نقش بسزایی در تقویت مباحث فلسفی ایفا کرده است. پس از وی، بزرگانی مانند علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی به گسترش فلسفه اسلامی و تعامل آن با مکاتب فلسفی غربی پرداختند. فلسفه اسلامی در قم، علاوه بر حفظ سنت‌های فلسفی گذشته، توانسته است با مکاتب مدرن فلسفه غربی همچون اگزیستانسیالیسم، پدیدارشناسی و معرفت‌شناسی تحلیلی تعامل برقرار کند؛ از این رو یکی از مسائل مهمی که در پژوهش حاضر بررسی می‌شود، میزان تأثیرپذیری مکاتب فلسفی غربی از مباحث فلسفه اسلامی و نقش متفکران معاصر حوزه علمیه قم در این تبادل فکری و تأثر فلسفه اسلامی از فلسفه غرب است.

اهمیت این موضوع در چندین بُعد قابل بررسی است: نخست، بررسی تأثیرات فلسفه اسلامی بر فلسفه غربی، به شناخت بهتر و جامع‌تر از روابط میان دو مکتب فلسفی کمک می‌کند. دوم، پژوهش حاضر می‌تواند به توسعه و تعمیق مفاهیم فلسفی معاصر کمک کند و راهکارهای جدیدی برای حل مسائل فلسفی ارائه دهد. سوم، تحقیق پیش رو می‌تواند نقش و اهمیت فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم را در جهان معاصر برجسته سازد و به توسعه و پیشرفت مراکز علمی و دانشگاهی کمک کند.

پیشینه تحقیق را در دو خط سیر تاریخی می‌توان بررسی کرد:

الف) تأثیرگذاری فلسفه اسلامی بر فلسفه قرون وسطای غرب: در این دوره، فیلسوفانی مانند ابن‌سینا، فارابی و ابن‌رشد، بر متفکران اسکولاستیک غربی همچون توماس آکویناس، آلبرت کبیر و دانس اسکوتوس تأثیر عمیقی داشتند. ترجمه آثار فلسفی اسلامی به لاتین در سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی، زمینه‌ساز شکل‌گیری مفاهیمی چون «اثبات خدا»، «رابطه عقل و وحی» و «نظریه‌های معرفت‌شناسی» در فلسفه غرب شد. به‌ویژه فلسفه ابن‌سینا در متافیزیک و نظریه وجود، تأثیرات ماندگاری بر سنت فلسفی غربی برجای گذاشت.

ب) تعامل فلسفه اسلامی با مکاتب مدرن فلسفی غرب: از قرن بیستم به‌بعد، شرق‌شناسانی مانند هانری کرین، اولیویه روآ و سیدحسین نصر به بررسی تأثیرات فلسفه اسلامی به‌ویژه حکمت متعالیه ملاصدرا، بر جریان‌های فلسفی مدرن پرداختند. این مطالعات به پیوند میان مباحث متافیزیکی و هستی‌شناسی اسلامی با فلسفه‌های اگزیستانسیالیسم، پدیدارشناسی و حتی معرفت‌شناسی تحلیلی کمک کرده است؛ از این‌رو پژوهش‌های معاصر بر بررسی نقاط اشتراک و تفاوت‌های میان فلسفه اسلامی و رویکردهای جدید فلسفی در غرب متمرکز شده‌اند. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی، به دنبال پاسخ به این پرسش است که کدام مکاتب فلسفی غربی بیشترین تأثیر را از فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم پذیرفته‌اند و نقش متفکران معاصر این حوزه در تعامل و تبادل فکری با فلسفه غرب چگونه بوده است؛ بر همین اساس تحقیق پیش رو می‌کوشد جایگاه فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم را در تحول اندیشه‌های فلسفی مدرن روشن سازد و تعاملات آن را با مکاتب فلسفی غرب بررسی کند.

۱. تاریخچه فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم

حوزه علمیه قم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز علمی و دینی جهان اسلام، نقشی برجسته در تداوم و توسعه فلسفه اسلامی ایفا کرده است. سابقه این حوزه به سده‌های نخستین اسلامی بازمی‌گردد و در طول تاریخ، به‌ویژه در دوران معاصر، با تحولات قابل‌توجهی همراه بوده است. این تحولات از مهاجرت خاندان‌های علمی و حدیثی به قم آغاز شده و تا شکل‌گیری یک نظام فلسفی منسجم و تعاملات گسترده با مکاتب فلسفی غربی ادامه یافته است.

۱-۱. دوره نخست، شکل‌گیری بنیان‌های علمی در قم

نخستین نشانه‌های گسترش علوم اسلامی در قم، به سده دوم هجری بازمی‌گردد؛ زمانی که گروهی از محدثان و متکلمان شیعه از جمله خاندان اشعری، به این شهر مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها زمینه‌ساز توسعه مباحث کلامی و حدیثی شد و قم را به یکی از مراکز اصلی تولید دانش اسلامی بدل کرد (رضایی، ۱۳۹۵، ص ۷۲). در این دوره، رویکرد غالب در قم، بر حدیث و کلام استوار بود، اما رفته‌رفته مباحث فلسفی نیز مورد توجه قرار گرفت. برخی اندیشمندان معتقدند این روند، زمینه‌ساز پیوند تدریجی فلسفه و کلام در سنت علمی قم شد (جعفریان، ۱۳۹۸، ص ۱۴۳).

۱-۲. دوره دوم، احیای فلسفه در دوره معاصر

با افول نسبی مباحث فلسفی در حوزه‌های شیعی پس از دوره صفویه، در دوران قاجار و اوایل پهلوی، فلسفه اسلامی بیش از پیش در حوزه‌های نجف و اصفهان متمرکز بود، اما با تأسیس رسمی حوزه علمیه قم توسط آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۳۰۱ شمسی، بستر جدیدی برای گسترش علوم عقلی و فلسفی فراهم شد (طباطبایی، ۱۴۰۰، ص ۲۲۱). هرچند در این دوره، رویکرد غالب حوزه بر فقه و اصول استوار بود، ولی اندیشمندانی همچون میرزاهمدی آشتیانی و علامه طباطبایی نقش بسزایی در احیای فلسفه اسلامی ایفا کردند (مدرس‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۸۰). علامه طباطبایی با نگارش آثار فلسفی همچون *نهایة الحکمة و بدایة الحکمة*، مسیر جدیدی را در فلسفه اسلامی گشود و حلقه‌های درسی او به‌ویژه در تفسیر و حکمت متعالیه، زمینه‌ساز تعاملات فلسفه اسلامی با مکاتب جدید غربی شد (نصر، ۲۰۱۸، ص ۲۸۵). تلاش‌های وی نه تنها باعث احیای سنت فلسفی در حوزه علمیه قم شد، بلکه راه را برای معرفی فلسفه اسلامی به متفکران غربی هموار ساخت.

۱-۳. دوره پس از انقلاب اسلامی، گسترش کمی و کیفی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، حوزه علمیه قم نه تنها در زمینه‌های فقهی و کلامی، بلکه در فلسفه اسلامی نیز شاهد توسعه کمی و کیفی گسترده‌ای بود. اندیشه‌های امام خمینی ره، به‌ویژه در فلسفه سیاسی و اجتماعی، به تحولات فکری این دوره سمت‌وسو داد (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۹۵).

در این دوران، مراکز پژوهشی متعددی همچون مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تأسیس شدند که به طور جدی در حوزه مطالعات فلسفی فعالیت می کنند. این مراکز توانسته اند فلسفه اسلامی را با مباحث روز فلسفه غربی در زمینه هایی چون معرفت شناسی، فلسفه زبان و فلسفه ذهن مقایسه و تحلیل کنند (کریمی، ۱۴۰۱، ص ۴۰۷).

امروزه حوزه علمیه قم علاوه بر حفظ میراث فلسفی گذشته، کوشیده است با مکاتب فلسفی غربی همچون پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و معرفت شناسی تحلیلی وارد گفت و گو شود. اندیشمندانی چون آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی با ارائه نظریات فلسفی و الهیاتی نوین، بسترهای این تعامل را تقویت کرده اند (داوری اردکانی، ۱۳۹۶، ص ۶۴).

تاریخچه فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم نشان می دهد این حوزه از دوران شکل گیری تا عصر حاضر، به طور مستمر در مسیر تکامل قرار داشته است. از سنت های حدیثی و کلامی سده های نخستین تا احیای مجدد فلسفه در دوران معاصر و گسترش تعاملات بین المللی، حوزه علمیه قم توانسته است نقش مهمی در توسعه مباحث فلسفی ایفا کند.

امروز این مرکز علمی با بهره گیری از سنت های فلسفی اسلامی و در تعامل با مکاتب فکری جدید، جایگاهی برجسته در تولید دانش فلسفی دارد و همچنان به عنوان یکی از قطب های اصلی تفکر فلسفی در جهان اسلام محسوب می شود. تلاش های فیلسوفان معاصر این حوزه در معرفی فلسفه اسلامی به جهان، زمینه را برای گفت و گوی بین المللی در عرصه فلسفه فراهم ساخته است و بر ضرورت تداوم این مسیر تأکید دارد.

۲. تحلیل نقش حوزه علمیه قم در توسعه فلسفه اسلامی و تأثیر آن

حوزه علمیه قم همواره در تقاطع سنت و نوآوری، چالش ها و مطالعات نظام فلسفی قرار داشته است که این تعامل به شکل گیری یک بستر علمی پویا و زنده برای بررسی و تحلیل مسائل دینی و فلسفی کمک کرده است.

۲-۱. تعامل سنت و نوآوری در حوزه علمیه قم

یکی از مهم ترین ویژگی های حوزه علمیه قم در طول تاریخ، تلفیق سنت های فلسفی

اسلامی با رویکردهای نوآورانه است، درحالی که این حوزه از آثار فیلسوفان بزرگی مانند ابن سینا، فارابی، ملاصدرا و سهروردی بهره‌مند شده، توانسته است این میراث را روزآمد نماید و در حوزه‌هایی مانند فلسفه‌های تحلیلی، پدیدارشناسی و فلسفه دین، با اندیشه‌های جدید وارد تعامل شود (رضایی، ۱۳۹۵، ص ۷۸).

علامه طباطبائی به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین متفکران این حوزه، فلسفه صدرایی را در چهارچوب جدیدی بازسازی کرد و با تفسیرهای نوین، آن را برای مسائل معرفت‌شناسی معاصر آماده ساخت. تلاش وی در گفت‌وگو با اندیشمندانی همچون هانری کرین، زمینه‌ساز معرفی فلسفه اسلامی در فضای بین‌المللی شد و به نقد و بررسی رابطه وحی، عقل و شهود در مباحث فلسفی و عرفانی انجامید (مدرس‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۹۳). حوزه علمیه قم با حفظ ریشه‌های سنتی و تعامل با جریان‌های فکری نوین، توانسته است بستری پویا برای رشد و توسعه علوم اسلامی فراهم آورد. این حوزه نه‌تنها به بازخوانی و بازتفسیر آثار کلاسیک اسلامی می‌پردازد، بلکه در مواجهه با مسائل روز نیز دستاوردهای ارزشمندی ارائه داده است (میرزایی، ۱۴۰۰، ص ۱۵۰).

یکی از جلوه‌های این تعامل را در آثار آیت‌الله جوادی آملی می‌توان دید که با ترکیب حکمت متعالیه و فلسفه‌های نوین غربی به‌ویژه در حوزه معرفت‌شناسی و فلسفه دین، به رویکردی جدید دست یافت. وی در کتاب **رحیق مختوم**، به تحلیل عمیق مفاهیم فلسفی و عرفانی می‌پردازد و با نقد دیدگاه‌های غربی، نظام معرفتی جدیدی ارائه کرده است (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ص ۲۲).

از دیگر نمونه‌های نوآوری در حوزه قم به تلاش‌های آیت‌الله مصباح یزدی می‌توان اشاره کرد که در زمینه فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی، با بهره‌گیری از میراث حکمت اسلامی و رویکردهای جدید، به ارائه نظریه‌های جامعی در مواجهه با چالش‌های معاصر پرداخت (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۴۵). با تأسیس حوزه علمیه قم و با ایجاد فضای گفت‌وگو میان سنت و نوآوری، با گسترش زمینه این اندیشه توانسته است در تولید علم و پاسخ‌گویی به نیازهای فکری و فرهنگی جامعه اسلامی نقش مهمی ایفا کند.

۲-۲. نظام‌مندشدن مطالعات فلسفی (پس از انقلاب اسلامی)

یکی از تحولات اساسی حوزه علمیه قم پس از انقلاب اسلامی، تأسیس مراکز پژوهشی و دانشگاهی ویژه فلسفه اسلامی بود که سبب نظام‌مندشدن این مطالعات شد؛ مؤسساتی مانند

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع به طور تخصصی به فلسفه، الهیات و معارف اسلامی پرداختند و تأثیر بسزایی در معرفی رویکردهای اسلامی به مسائل نوین فلسفی داشتند (کریمی، ۱۴۰۱، ص ۴۲۳).

با توسعه مراکز پژوهشی، مباحثی همچون فلسفه سیاسی اسلام، فلسفه دین، معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق در حوزه علمیه قم به صورت گسترده مورد مطالعه قرار گرفتند. این امر باعث شد فلسفه اسلامی، دیگر محدود به مباحث کلاسیک مشائی و اشراقی نباشد، بلکه در تحلیل چالش‌های دنیای معاصر نیز نقش ایفا کند (داوری اردکانی، ۱۳۹۶، ص ۷۳). علاوه بر تأسیس مراکز پژوهشی، شکل‌گیری گروه‌ها و مجامع علمی تخصصی نیز به نظام‌مند شدن مطالعات فلسفی در حوزه علمیه قم کمک شایانی کرد. از جمله این نهادها به انجمن حکمت و فلسفه ایران و مجمع عالی حکمت اسلامی می‌توان اشاره کرد که با برگزاری نشست‌ها، همایش‌ها و انتشار مجلات علمی، زمینه تعامل اندیشمندان داخلی و خارجی را فراهم کردند (رحمانی، ۱۳۹۹، ص ۱۵۶).

یکی دیگر از تحولات مهم، تدوین و اجرای برنامه‌های آموزشی مدوّن در حوزه فلسفه اسلامی بود؛ برای مثال مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع با مدیریت آیت‌الله مصباح یزدی، دوره‌های تخصصی فلسفه غرب و فلسفه اسلامی را ارائه کرد و با انتشار آثاری مانند «فلسفه اخلاق» و «فلسفه سیاسی اسلام»، به توسعه ادبیات فلسفی کمک کرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۸۵).

همچنین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با تمرکز بر مطالعات میان‌رشته‌ای، به بررسی تطبیقی فلسفه اسلامی و فلسفه غرب پرداخت و با انتشار مجموعه‌های علمی همچون «اسلام و فلسفه‌های معاصر»، نقش مهمی در معرفی دیدگاه‌های اسلامی به مخاطبان جهانی ایفا نمود. این تحولات به پویایی فضای علمی حوزه علمیه قم منجر شد و باعث گردید فلسفه اسلامی نه تنها در ایران، بلکه در محافل علمی بین‌المللی نیز به عنوان یک جریان فکری فعال و پاسخ‌گو به مسائل نوظهور مطرح شود. پس از انقلاب اسلامی ایران، حوزه علمیه قم با تشکیل گروه‌ها و مجامع علمی و مراکزی همچون انجمن حکمت و فلسفه ایران و مجمع عالی حکمت اسلامی، باعث ارتقای سطح علمی حوزه و تعامل با اندیشمندان داخلی و خارجی شد.

این رویکرد نظام‌مند سبب شد فلسفه اسلامی از چهارچوب‌های کلاسیک مشائی و اشراقی فراتر رود و به تحلیل و پاسخ‌گویی به چالش‌های فلسفی معاصر بپردازد (داوری اردکانی، ۱۳۹۶، ص ۷۸).

۲-۳. تأثیر حوزه علمیه قم بر مکاتب فلسفی غربی

یکی از مهم‌ترین مسائل پژوهشی در دهه‌های اخیر، میزان تأثیر فلسفه اسلامی بر اندیشه‌های غربی است. مطالعات نشان می‌دهد برخی مفاهیم کلیدی فلسفه اسلامی مانند حرکت جوهری و اصالت وجود، الهام‌بخش اندیشمندان غربی شده‌اند. فیلسوفانی همچون هانری کربن و توشیهیکو ایزوتسو در مطالعات خویش تأکید کرده‌اند که مباحث معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی صدرایی، ظرفیت‌های بالایی برای ارائه تفاسیر جدید از متافیزیک در جهان معاصر دارند (لیوی، ۲۰۱۹، ص ۳۲۷).

همچنین بعضی از ایده‌های فلسفه اسلامی در حوزه الهیات تطبیقی مورد توجه فیلسوفان غربی قرار گرفته است؛ برای مثال مقایسه مفهوم «وحدت وجود» در مکتب ابن عربی با نظریات هایدگر درباره هستی، نشان‌دهنده پیوندهای عمیق میان فلسفه اسلامی و برخی رویکردهای اگزیستانسیالیستی است (نصر، ۲۰۱۸، ص ۲۹۴). علاوه بر این فیلسوف معاصر ویلیام چیتیک نیز بر تأثیر سنت‌های عرفانی و فلسفی اسلامی بر اندیشه‌های متفکرانی همچون شلینگ و هگل تأکید کرده است. او نشان می‌دهد رویکرد دیالکتیکی هگل نسبت به هستی و آگاهی، در برخی جهات به مباحث متافیزیکی ملاصدرا و نظریه حرکت جوهری شباهت دارد (چیتیک، ۲۰۲۰، ص ۱۸۷). این مسئله نشان می‌دهد فلسفه اسلامی نه تنها در الهیات تطبیقی، بلکه در گفتمان‌های متافیزیکی و هستی‌شناختی غرب نیز تأثیرگذار بوده است (فلاطوری، ۱۳۰۴، ص ۵۲). فلاطوری یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان و اسلام‌شناسان معاصر ایرانی بود که نقش مهمی در معرفی و ترویج فلسفه اسلامی در محافل علمی غرب ایفا کرد. وی تحصیلات خود را در حوزه علمیه قم و دانشگاه تهران به پایان رساند و سپس به آلمان رفت و در دانشگاه کلن به تدریس و پژوهش پرداخت. او با تسلط به زبان‌های اروپایی و بهره‌گیری از دانش عمیق خویش در فلسفه اسلامی، توانست پلی ارتباطی میان اندیشه‌های اسلامی و فلسفه غربی برقرار کند.

نقش فلاطوری در اندیشه فلسفه اسلامی در غرب به‌ویژه از طریق تأسیس «انجمن فلسفه

تطبیقی» در آلمان و برگزاری نشست‌ها و همایش‌های علمی برجسته بود. وی با تأکید بر نقاط اشتراک و تفاوت‌های فلسفه اسلامی و غربی، زمینه‌ای برای گفت‌وگوی سازنده میان این دو سنت فکری فراهم کرد. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ایشان، معرفی اندیشه‌های ملاصدرا، ابن‌سینا و فارابی به محافل دانشگاهی اروپایی بود که باعث جلب توجه محققان غربی به میراث فلسفی اسلامی شد. فلاتوری در تألیفات و مقالات خود کوشید تا تصویری دقیق و علمی از آموزه‌های فلسفه اسلامی ارائه دهد و نقش عقلانیت در این سنت فکری را برجسته سازد.

مهدی حائری یزدی، فیلسوف، فقیه و یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان معاصر ایرانی بود که به‌ویژه در حوزه فلسفه اسلامی و فلسفه تحلیلی شهرت داشت. وی فرزند آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی - بنیانگذار حوزه علمیه قم - بود و تحصیلات حوزوی خود را نزد استادانی چون آیت‌الله بروجردی و امام خمینی (ره) تکمیل کرد. سپس برای ادامه تحصیل به ایالات متحده آمریکا و کانادا رفت و در دانشگاه تورنتو، دکتری فلسفه گرفت.

حائری یزدی با بهره‌گیری از دانش گسترده‌اش در فلسفه اسلامی و آشنایی عمیق با فلسفه غرب به‌ویژه فلسفه تحلیلی، توانست دیدگاه‌های جدیدی ارائه دهد. کتاب معروف وی با عنوان **کاوش‌های عقل‌نظری** (The Principles of Epistemology in Islamic Philosophy)، نمونه‌ای برجسته از تلاش او برای پیوند معرفت‌شناسی اسلامی با رویکردهای نوین فلسفه غربی است. وی همچنین با تدریس در دانشگاه‌های غربی و ارائه مقالات و سخنرانی‌ها، فلسفه اسلامی را به مخاطبان غربی معرفی کرد و نقشی مؤثر در گسترش گفت‌وگوی بین‌المللی میان اندیشمندان اسلامی و غربی ایفا نمود. مهدی حائری یزدی با رویکرد عقل‌گرایانه و تطبیقی خویش توانست از سویی به تبیین عقلانیت در فلسفه اسلامی بپردازد و از سوی دیگر فلسفه اسلامی را به‌عنوان جریانی پویا و معاصر در مجامع آکادمیک جهان معرفی کند.

۲-۴. چالش‌ها و آینده فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم

باوجود پیشرفت‌های گسترده، فلسفه اسلامی همچنان با چالش‌هایی روبه‌رو است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها تعامل مؤثرتر با فلسفه‌های غربی در زمینه‌های فلسفه علم، فلسفه ذهن و فلسفه زبان است. بسیاری از پژوهشگران معتقدند درحالی‌که فلسفه اسلامی توانسته است جایگاه خود را در

مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی تثبیت کند، هنوز نیازمند گسترش در حوزه‌هایی همچون فلسفه تکنولوژی و علوم شناختی است

با این حال روند رو به رشد مطالعات فلسفی در حوزه علمیه قم، نشان از پویایی و ظرفیت این مرکز علمی دارد. ایجاد کرسی‌های نظریه‌پردازی، برگزاری نشست‌های علمی مشترک با اندیشمندان غربی و استفاده از ابزارهای مدرن پژوهشی، زمینه را برای ارتقای بیشتر فلسفه اسلامی فراهم می‌سازد. اگر این روند ادامه یابد، حوزه علمیه قم می‌تواند نقش برجسته‌تری در گفتمان‌های جهانی فلسفه ایفا کند و از یک مرکز علمی سنتی به یک قطب فکری تأثیرگذار در سطح بین‌المللی تبدیل شود.

تحلیل تاریخی و مفهومی نشان می‌دهد حوزه علمیه قم نه تنها نقش مهمی در احیای فلسفه اسلامی ایفا کرده، بلکه تأثیرات آن به مباحث فلسفی غربی نیز رسیده است. از بنیان‌گذاری اولیه و احیای سنت‌های فلسفی در دوران معاصر تا نظام‌مند شدن مطالعات فلسفی پس از انقلاب اسلامی، این مرکز علمی توانسته است خود را به عنوان یکی از پایگاه‌های اصلی فلسفه اسلامی مطرح کند. با وجود چالش‌های پیش رو، گسترش تعاملات بین‌المللی و رویکردهای میان‌رشته‌ای، آینده روشنی برای فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم می‌تواند رقم بزند.

۲-۵. بنیان‌گذاران و احیاگران فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم

حوزه علمیه قم از ابتدای تأسیس، پایگاهی برای علوم اسلامی بوده و در طول تاریخ خود، نقش مهمی در احیای فلسفه اسلامی ایفا کرده است. در این میان برخی اندیشمندان به عنوان بنیان‌گذاران و احیاگران اصلی فلسفه در این حوزه شناخته می‌شوند که تأثیر عمیقی بر جریان‌های فلسفی و کلامی برجای گذاشته‌اند.

۲-۵-۱. بنیان‌گذاران اولیه و احیاگران سنت حکمی در قم

آخوند ملاعلی نوری: از نخستین شخصیت‌هایی است که فلسفه اسلامی را در حوزه علمیه قم گسترش داد. او که شاگرد میرزا حسن سبزواری بود، دروس فلسفه و حکمت را در قم تدریس کرد و زمینه‌ساز توجه دوباره به آثار ابن‌سینا و ملاصدرا شد

میرزا مهدی آشتیانی: از احیاگران فلسفه صدرایی در دوره معاصر که علاوه بر تدریس، به

تحلیل و شرح آثار فلسفی مانند **أسفار أربعه** پرداخت. او با رویکردی انتقادی، آموزه‌های فلسفه اسلامی را با علوم جدید پیوند داد.

آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی: بنیان‌گذار حوزه علمیه قم در شکل جدید آن که نقش اساسی در احیای علوم عقلی از جمله فلسفه و کلام داشت. اگرچه وی به‌طور مستقیم به فلسفه نپرداخت، ولی با تأسیس حوزه علمیه قم، بستر مناسبی برای احیای فلسفه اسلامی فراهم آورد (حائری یزدی، ۱۴۰۰، ص ۲۷۵).

۲-۵-۲. احیاگران و بنیان‌گذاران مکتب فلسفی معاصر قم

علامه سیدمحمدحسین طباطبایی: از برجسته‌ترین احیاگران فلسفه اسلامی در حوزه قم که با نگارش **نهاية الحکمة و بدایة الحکمة**، نظام فلسفی صدرایی را بازسازی و تدریس کرد. وی در تفسیر فلسفی و کلامی قرآن کریم نیز تأثیرگذار بود و آثار او همچون **تفسیرالمیزان**، در تلفیق فلسفه و تفسیر نقش کلیدی داشت (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص ۳۲۸).

آیت‌الله مرتضی مطهری: از شاگردان علامه طباطبایی که فلسفه اسلامی را در ارتباط با نیازهای اجتماعی و فکری معاصر تبیین کرد. این فیلسوف اجتماعی در آثار خویش مانند **عدل الهی و اصول فلسفه و روش رئالیسم** به بررسی تطبیقی فلسفه اسلامی و فلسفه غرب پرداخت و در احیای تفکر فلسفی اسلامی نقش مهمی داشت.

امام خمینی: علاوه بر جایگاه رهبری انقلاب اسلامی در آثار خود به‌ویژه **مصباح‌الهدایه** و تعلیقات بر **فصوص‌الحکم**، مباحث عرفانی و حکمی را با رویکردی تحلیلی بررسی کرد و در احیای حکمت متعالیه نقش مهمی ایفا نمود. افزون بر نقش سیاسی، از نظریه‌پردازان بزرگ فلسفه و عرفان اسلامی بود. **مصباح‌الهدایه إلى الخلافة والولاية** از مهم‌ترین آثار اوست که مبانی عرفانی و فلسفی امامت و ولایت را بررسی کرده و بر مبانی حکمت متعالیه تأکید دارد. امام خمینی با بهره‌گیری از حکمت متعالیه، نظریه ولایت فقیه را ارائه و فلسفه اسلامی را در عرصه سیاست و حکومت مطرح کرد.

آیت‌الله حسن‌زاده آملی: فیلسوف، عارف و دانشمند علوم عقلی که با رویکردی جامع، فلسفه، ریاضیات و علوم طبیعی را در حوزه فلسفی قم توسعه داد. وی در آثار خود مانند **دروس هیئت و حاشیه بر أسفار**، به تلفیق دانش‌های سنتی و مدرن پرداخت.

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی: از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر حوزه علمیه قم که با رویکردی نوین به مباحث فلسفی، به تبیین نظام حکمت متعالیه پرداخت. آثار او مانند تعلیم و تربیت در اسلام و نظریه معرفت در حکمت متعالیه، مباحث معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه اسلامی و... را در سطوح جدیدی ارائه کرده است. وی همچنین تأثیر بسزایی در ترویج فلسفه اسلامی و مقابله با جریان‌های الحادی در دوران معاصر داشت.

آیت‌الله عبدالله جوادی آملی: از احیای معاصر فلسفه اسلامی در حوزه قم که در آثار خود مانند **رحیق مختوم و تفسیر تسنیم**، به تلفیق فلسفه اسلامی با مسائل معرفت‌شناسی و الهیات تطبیقی پرداخته است. وی از شاگردان علامه طباطبائی است و در احیای حکمت متعالیه در دوره معاصر نقش بسزایی دارد.

این گروه از فیلسوفان علاوه بر تسلط بر فلسفه اسلامی سنتی، در حوزه تطبیق فلسفه اسلامی با فلسفه‌های غربی و علوم جدید نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. آنان کوشیده‌اند با رویکردی بینارشته‌ای، فلسفه اسلامی را در فضای جهانی مطرح کنند و به ارتباط میان سنت‌های فکری شرق و غرب بپردازند.

۲-۶. تأثیر فلسفه اسلامی بر فلسفه غرب

تأثیر فلسفه اسلامی بر تفکر فلسفی غرب، فراتر از یک ارتباط تاریخی ساده، نشان‌دهنده تبادل پیچیده‌ای از مفاهیم، روش‌های استدلالی و چهارچوب‌های نظری است. این تأثیرات نه تنها در دوران قرون وسطی، بلکه در تحولات فلسفه مدرن نیز دیده می‌شود. تحلیل دقیق این تأثیرها نیازمند بررسی عمیق دو بُعد اساسی است: نخست، نقش فلسفه اسلامی در شکل‌گیری ساختارهای معرفتی و متافیزیکی در غرب؛ دوم، تأثیرپذیری فیلسوفان مدرن از مفاهیم کلیدی اندیشه اسلامی.

۲-۶-۱. تأثیر فلسفه اسلامی بر معرفت‌شناسی و متافیزیک غرب

فلسفه اسلامی از ابتدای شکل‌گیری تاکنون نقش بسزایی در تحول معرفت‌شناسی و متافیزیک غرب داشته است. از ترجمه‌های متون یونانی به عربی توسط فلاسفه اسلامی، تا تأثیرات عمیق آثار ایشان بر فلاسفه برجسته غربی، همگی نشان‌دهنده این ارتباط تنگاتنگ و تأثیرگذار است.

الف) فلسفه اسلامی و تحول معرفت‌شناسی غرب

فلاسفه مسلمان به‌ویژه ابن‌سینا، فارابی و غزالی، در بررسی ماهیت شناخت و روش‌های دستیابی به حقیقت، دیدگاه‌هایی ارائه کردند که مستقیماً بر اندیشمندان مدرسی (Scholastic) اروپا تأثیر گذاشت. ابن‌سینا در نظریه «عقل فعال»، شناخت را به‌عنوان فرآیندی تدریجی معرفی می‌کند که از محسوسات آغاز و به ادراک کلیات می‌انجامد. این ایده بعدها در معرفت‌شناسی توماس آکویناس و نظریه شناخت‌گرایی عقل‌گرایانه قرون وسطی انعکاس یافت.

ازسوی دیگر مفهوم «شک روش‌شناختی» که غزالی در **تهافت الفلاسفه** مطرح کرد، بستری را برای نقد ارسطوگرایی در جهان اسلام و متعاقباً در غرب فراهم آورد. این تأثیر را می‌توان در فلسفه دکارت مشاهده کرد که با اتخاذ روش شک، بنیان جدیدی برای معرفت‌شناسی مدرن پایه‌گذاری کرد. دکارت در گفتار در روش تصریح می‌کند که باید «تمامی باورها را موقتاً کنار گذاشت تا بتوان به شناختی مطمئن دست یافت» (غزالی، ۱۳۷۷، ص. ۷۵) که شباهت عمیقی با استدلال‌های غزالی دارد.

ب) فلسفه اسلامی و متافیزیک غرب

یکی از بنیادی‌ترین تأثیرات فلسفه اسلامی بر متافیزیک غرب، نظریه «تمایز وجود و ماهیت» ابن‌سیناست. وی استدلال کرد که ماهیت اشیا، مستقل از وجود آنهاست و فقط از طریق علتی خارجی (علت واجب) می‌توان به تحقق وجودی آنها پی برد (ابن‌سینا ۱۴۳۵ ص ۱۸-۱۹). این نظریه بعدها به‌طور مستقیم در متافیزیک توماس آکویناس بازتاب یافت. آکویناس این تمایز را به‌عنوان مبنای اثبات وجود خداوند در فلسفه مدرسی به‌کار برد و بیان کرد: «وجود، امری افزوده بر ماهیت است که تنها در پرتو علت نخستین تحقق می‌یابد» (آکویناس، ۲۰۱۲ ص ۳۵).

این مفهوم نه‌تنها در سنت اسکولاستیک، بلکه در فلسفه مدرن نیز امتداد یافت. مارتین هایدگر در تحلیل خویش از هستی‌شناسی، بر تمایز میان «موجود» و «وجود» تأکید می‌کند که شباهت‌های بسیاری با تمایز وجود و ماهیت در فلسفه اسلامی دارد (هایدگر، 1927، ص 102).

۲-۶-۲. تأثیر فلسفه اسلامی بر فلسفه مدرن غرب

فلسفه اسلامی به‌ویژه از طریق نظریات عمیق و نوآورانه فیلسوفانی چون ملاصدرا، تأثیرات قابل توجهی بر فلسفه مدرن غرب گذاشته است. یکی از مهم‌ترین نقاط تماس میان این دو سنت فکری، پیوند نظریه حرکت جوهری ملاصدرا با دیالکتیک هگل است. حرکت جوهری که

به عنوان یکی از بنیادی ترین اصول حکمت متعالیه شناخته می شود، نگاهی پویا و فرآیندی به جهان ارائه می دهد که با اندیشه های دیالکتیکی هگل درباره تغییر و تکامل تطابق دارد. در ادامه، این پیوند فکری مورد بررسی قرار خواهد گرفت و نشان داده می شود که چگونه ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری خویش زمینه ساز شکل گیری برخی مفاهیم کلیدی در فلسفه مدرن غرب به ویژه در نظام فکری هگل شده است.

الف) پیوند نظریه حرکت جوهری ملاصدرا و دیالکتیک هگل

نظریه «حرکت جوهری» ملاصدرا بر این اصل استوار است که تغییر و تحول نه تنها در سطح ظاهری اشیا، بلکه در عمق ذات و جوهر آنها رخ می دهد. این رویکرد، نگرشی نوین به متافیزیک حرکت و تکامل ارائه داد و بعدها در فلسفه غرب به ویژه در دیالکتیک هگل، بازتاب یافت. هگل در پدیدارشناسی روح تأکید می کند که حقیقت در مسیری پویا و در حال شدن تحقق می یابد و هرگز به صورت ایستا و ثابت باقی نمی ماند (هگل، ۱۸۰۷، ص ۲۱۳). این مفهوم به خوبی با اصل حرکت جوهری در حکمت متعالیه همخوانی دارد؛ جایی که حرکت، نه صرفاً امری ظاهری، بلکه تغییری درونی و بنیادین در جوهر موجودات است.

وجه اشتراک دیگر میان دیدگاه های این دو فیلسوف، اعتقاد به حرکت به سوی کمال است. ملاصدرا با تکیه بر «اصالت وجود» (Asalat al-Wujud)، جهان را عرصه ای از تجلیات وجودی می داند که در طی یک حرکت جوهری مداوم، به سوی کمال مطلق و حق تعالی می گراید. هگل نیز در نظام دیالکتیکی خود بر این باور است که «روح مطلق» (Absolute Spirit) از طریق فرآیندی تاریخی و جدلی، از آگاهی فردی به آگاهی مطلق و اتحاد با حقیقت نهایی می رسد (همان، ص ۲۵۶).

از سوی دیگر هردو فیلسوف تغییر را به عنوان امری درونی و جوهری می پذیرند. ملاصدرا معتقد است حرکت جوهری به گونه ای است که هر لحظه هویتی تازه در شیء شکل می گیرد و در عین حال پیوستگی و وحدت آن حفظ می شود. هگل نیز با ایده «نفی در نفی» (Negation of Negation) بیان می کند که واقعیت در هر مرحله با نفی خویش به مرحله ای نو و کامل تر می رسد (همان، ص ۲۷۱).

نظریه حرکت جوهری و نظریه دیالکتیک هگل، هردو تصویری پویا از جهان ارائه می دهند و این تقارب فکری نشان دهنده اثرگذاری فلسفه اسلامی به ویژه حکمت متعالیه بر فلسفه مدرن غربی و گسترش تعاملات فکری میان این دو سنت فلسفی است.

(ب) تأثیر عرفان اسلامی بر اگزیستانسیالیسم غربی

اندیشه‌های عرفانی اسلام به‌ویژه نظریه «وحدت وجود» ابن عربی، تأثیر مهمی بر متفکران اگزیستانسیالیست غربی داشته است. ابن عربی بر این باور بود که هستی درواقع یک حقیقت واحد است که در مظاهر گوناگون تجلی می‌یابد. این نگاه بعدها در دیدگاه‌های هایدگر و سارتر نسبت به مفهوم وجود بازتاب یافت.

هایدگر در وجود و زمان تصریح می‌کند: «حقیقت وجود، نه از طریق تعریف‌های منطقی، بلکه از راه تجربه وجودی و درک شهودی قابل فهم است» (Heidegger, 1927, p.237). این تأکید بر تجربه حضوری هستی، همسو با نگرش ابن عربی است که حقیقت را نه به‌صورت یک مفهوم انتزاعی، بلکه به‌عنوان امری تجربه‌شدنی و شهودی درنظر می‌گیرد. علاوه‌براین نظریه «وحدت وجود» ابن عربی با تأکید بر ارتباط عمیق و درونی میان موجودات و اصل واحد هستی، به‌نوعی مفهومی از وجود ارائه می‌دهد که در آن هر پدیده به‌عنوان تجلی از حقیقت یگانه درنظر گرفته می‌شود. این مفهوم در اگزیستانسیالیسم به‌ویژه در اندیشه‌های هایدگر و سارتر انعکاس یافته است. هایدگر با تأکید بر تجربه وجودی و شهودی در فهم حقیقت، به‌نوعی نگاه به وجود را مطرح می‌کند که بیشتر با حالت حضوری و فردی انسان در جهان ارتباط دارد؛ به‌جای آنکه آن را صرفاً یک مفهوم ذهنی یا انتزاعی بداند (Heidegger, 1927, p.237). این نظریه مشابه نظریه ابن عربی است که حقیقت را در قالب تجربه‌های معنوی و شهودی به‌جای تفکرات انتزاعی درک می‌کند و در آن، تجربه انسانی از وجود به‌عنوان تجربه‌ای مستقیم و ملموس درنظر گرفته می‌شود.

همچنین سارتر در مباحث اگزیستانسیالیستی خود بر آزادی فردی و اهمیت انتخاب‌های شخصی در ایجاد معنا برای زندگی تأکید می‌کند، درعین حال به‌نوعی با پرسش‌هایی همچون خلأ وجود و ناامیدی روبه‌رو می‌باشد که با مفهوم «وحدت وجود» ابن عربی که هستی را در پیوند با حقیقتی واحد می‌بیند، تطابق دارد، درحالی که سارتر به‌دنبال خلق معنا از درون و به‌طور مستقل است. این نگاه به‌نوعی با تفکر عرفانی ابن عربی که تجلی‌های متنوع حقیقت در هر فرد را مورد توجه قرار می‌دهد، همسویی دارد.

تأثیر عرفان اسلامی به‌ویژه نظریه «وحدت وجود»، در اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم غربی نمایان است. این پیوند میان تفکرات شرقی و غربی به‌ویژه در فلسفه‌های هایدگر و سارتر،

نشان‌دهنده تأثیر عمیق و بنیانی است که عرفان اسلامی بر تفکر مدرن غرب گذاشته است.

ج) نظریه جواهر فرد و پیوند آن با مونا‌شناسی لایب‌نیتس

لایب‌نیتس در نظریه مونا‌دها، جهان را متشکل از ذرات غیرقابل تجزیه‌ای می‌داند که هریک انعکاسی از کل هستی است. این نظریه شباهت بسیاری به مفهوم «جواهر فرد» در فلسفه سهروردی دارد که در آن، جهان به‌عنوان ترکیبی از نورهای بسیط و مجرد در نظر گرفته می‌شود. لایب‌نیتس در کتاب *New Essays on Human Understanding* اشاره می‌کند: «هر مونا، جهانی در خود است که همه حقیقت را در ذات خود منعکس می‌کند» (Leibniz, 1704, p.176). این دیدگاه بی‌شک با مفهوم «نور محض» در فلسفه اشراقی همسو می‌باشد که سهروردی مطرح کرده است. تحلیل عمیق تأثیرات فلسفه اسلامی بر فلسفه غرب نشان می‌دهد این تأثیرات نه‌تنها در دوران قرون وسطی از طریق نهضت ترجمه رخ داده، بلکه در بنیان‌های معرفت‌شناسی، متافیزیک و حتی فلسفه‌های مدرن همچون دیالکتیک، اگزیستانسیالیسم و فلسفه تحلیلی نیز به‌چشم می‌خورد. مطالعه این تأثیرات به فهم بهتر پیوستگی اندیشه فلسفی در تمدن‌های اسلامی و غربی کمک می‌کند و نشان می‌دهد که بسیاری از نظریه‌های کلیدی فلسفه غرب، ریشه‌هایی در سنت فلسفی اسلامی دارند.

آیت‌الله حائری یزدی، بنیان‌گذار حوزه علمیه قم، نقش برجسته‌ای در گسترش و توسعه فلسفه اسلامی در قرن بیستم ایفا کرده است. وی با تأسیس حوزه علمیه قم و تربیت شاگردان متعدد در زمینه‌های گوناگون علوم اسلامی به‌ویژه در حوزه فلسفه، تأثیر عمیقی بر اندیشه‌های فلسفی در ایران و جهان اسلام گذاشت که به‌طور غیرمستقیم تأثیراتی نیز بر فلسفه غربی داشت (حائری یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۴). ایشان جزء نخستین متفکرانی بود که در دنیای مدرن به بسط مباحث فلسفی اسلامی در کنار فقه، اصول و کلام پرداخت. از آن زمان، حوزه علمیه قم به مرکز مهمی برای مطالعات فلسفی تبدیل شد که با تأکید بر تفکرات حکمت متعالیه ملاصدرا و فلسفه اسلامی به‌طور کلی، ارتباطات فلسفی میان جهان اسلام و غرب را تسهیل کرد (نصر، ۲۰۱۸، ص ۱۱۵). آیت‌الله حائری یزدی به‌ویژه تأکید داشت که فلسفه اسلامی نباید به محافل نخبه‌گرای علمی محدود شود و باید در برابر چالش‌های فکری و فلسفی عصر مدرن بازخورد مناسب ارائه دهد (حائری یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۵). وی همچنین به شاگردان خویش آموزش می‌داد که برای ارتباط با غرب باید از اصول و

مفاهیم فلسفی اسلامی استفاده کنند تا بتوانند در دنیای معاصر نقشی فعال و مؤثر ایفا کنند (نصر، ۲۰۱۸، ص ۱۱۶). درحقیقت یکی از ویژگی‌های برجسته فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم که ذیل هدایت آیت‌الله حائری یزدی شکوفا شد، همین تعامل با فلسفه غرب و تولید نظریه‌های نو در این باره بود (حائری یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۶). از نظر تأثیرات مستقیم، برخی شاگردان آیت‌الله حائری یزدی همچون علامه طباطبائی و امام خمینی^{۱۱}، توانستند مفاهیم فلسفی اسلامی را به دنیای فلسفه غرب معرفی کنند و از آن برای نقد و بازسازی اندیشه‌های غربی استفاده نمایند (نصر، ۲۰۱۸، ص ۱۱۷). این روند در دوران معاصر به توسعه و تعمیق نظریات فلسفی در حوزه‌های گوناگون از جمله اخلاق، متافیزیک و معرفت‌شناسی منجر شد که تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آنها بر اندیشمندان غربی همچنان قابل مشاهده است (حائری یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۸).

۲-۷. تأثیر فیلسوفان حوزه علمیه قم بر فلاسفه غربی

فلسفه اسلامی از دیرباز تأثیرات گسترده‌ای بر فلسفه غرب گذاشته است که نه تنها در دوران‌های تاریخی چون قرون وسطی و رنسانس، بلکه در دوران معاصر نیز ادامه داشته است. این تأثیرات از طریق متفکران برجسته‌ای چون ابن‌سینا، فارابی، ملاصدرا، علامه طباطبائی، استاد مصباح یزدی و آیت‌الله حائری یزدی در زمینه‌های گوناگونی چون متافیزیک، سیاست، اخلاق و معرفت‌شناسی به غرب منتقل شده است. بررسی دقیق این تأثیرات و تحلیل مستندات آنها جنبه‌های گوناگون این ارتباط فلسفی را می‌تواند نمایان سازد.

ابن‌سینا به‌ویژه با طرح مفاهیم جدید در متافیزیک و معرفت‌شناسی، یکی از تأثیرگذارترین فلاسفه اسلامی بر غرب بود. او در کتاب *الشفاء*، مفهومی نو از «وجود» را معرفی کرد که تأثیر فراوانی بر فلاسفه غربی داشت. توماس آکویناس، به‌ویژه در آثار خویش مانند *Summa Theologica*، از این مفهوم برای اثبات وجود خدا به‌عنوان علت نخستین بهره برد (آکویناس، ۲۰۱۲، ص ۴۱). ابن‌سینا همچنین بر عقل به‌عنوان ابزاری برای درک حقیقت تأکید کرد که این تفکر تأثیر عمیقی بر فلاسفه قرون وسطی چون آگوستینوس و آکویناس داشت (ابن‌سینا، ۲۰۱۰، ص ۱۵).

فارابی یکی دیگر از فلاسفه برجسته اسلامی با معرفی نظریه «مدینه فاضله»، ساختار حکومتی ایده‌آل بر اساس حکمت و عدالت را به‌تصویر کشید. این اندیشه به‌ویژه در دوران قرون وسطی و رنسانس بر فلاسفه‌ای چون آکویناس و مکیاوی تأثیرگذار بود. فارابی بر لزوم هم‌افزایی حکمت و

سیاست تأکید کرد؛ مفهومی که در اندیشه‌های آکویناس و در آثار سیاسی رنسانس تأثیر خود را نشان داد (ماکیاولی، ۲۰۰۳، ص ۱۲۵)؛ به‌ویژه در تفکرات سیاسی نیکولو ماکیاولی و توماس هابز، اصول مشابهی از حکمت و سیاست به‌کار گرفته شد (هابز، ۱۹۹۴، ص ۹۸).

حکیم صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) با طرح نظریه «حکمت متعالیه» و مفهوم «وحدت وجود»، تحولی عمیق در فلسفه اسلامی ایجاد کرد که تأثیر آن بر فلسفه غرب نیز آشکار است. نظریه «وحدت وجود» که بیان می‌کند همه موجودات در یک «وجود» واحد شرکت دارند، بر فلاسفه غربی مانند هایدگر و سارتر تأثیر گذاشت. هایدگر در «هستی و زمان» از مفاهیم مشابهی در مورد «هستی» و «وجود» بهره برد که به‌طور غیرمستقیم تحت تأثیر فلسفه ملاصدرا قرار داشت (هایدگر، ۱۹۲۷، ص ۳۶). سارتر نیز در فلسفه وجودی خویش مفاهیمی مشابه به اندیشه‌های حکمت متعالیه را در تحلیل‌های اگزیستانسیالیستی به‌کار گرفت (سارتر، ۱۹۴۳، ص ۱۰۵).

ملاعلی زنوزی یکی دیگر از فلاسفه برجسته اسلامی است که در عرصه فلسفه و عرفان اسلامی، نقشی برجسته داشت. وی در تأسیس فلسفه‌ای که به‌طور خاص از آموزه‌های «حکمت متعالیه» و «فلسفه صدرایی» بهره می‌برد، تأثیر زیادی داشت. آثار ملاعلی زنوزی همچون **عقاید العارفین و مصباح الهدایه**، در زمینه‌های عرفان نظری و عملی، فلسفه اخلاق و الهیات اسلامی به‌ویژه در ایران و جهان اسلام اهمیت ویژه‌ای داشته است. نظریات عرفانی و فلسفی ملاعلی زنوزی بر اساس فلسفه‌های حکمت متعالیه ملاصدرا، مباحث جدیدی را در عرفان نظری و اخلاق اسلامی مطرح کرد. وی به‌ویژه در مورد رابطه میان عقل و عرفان و جایگاه شریعت و حقیقت در فهم عمیق‌تر از عالم هستی، اندیشه‌های نوینی ارائه داد. در آثار او مفهوم «وحدت وجود» به‌عنوان اصلی بنیادین در ارتباط با خداوند و جهان مطرح شد. این مفهوم که اساساً برگرفته از حکمت صدرایی است، بر تأکید بر ارتباط همه‌جانبه انسان با خداوند و جهان هستی استوار است.

فلسفه عرفانی زنوزی به‌ویژه در مقایسه با فلسفه‌های غربی همچون اگزیستانسیالیسم و پدیدارشناسی، تأثیرات بسیاری داشت. در مقایسه با تفکرات هایدگر و سارتر که به‌ویژه بر معضل هستی و وجود تأکید دارند، مفاهیم عرفانی و وحدت وجودی زنوزی به‌عنوان یکی از ریشه‌های معنوی و عرفانی این مکاتب می‌تواند در نظر گرفته شود (هایدگر، ۱۹۲۷، ص ۱۲۳). درحالی‌که ملاعلی زنوزی به دنبال کشف حقیقت از طریق تجربه باطنی و شهودی است، فلاسفه غربی بیشتر به

تحلیل‌های منطقی و عقلانی در مورد هستی و انسان پرداخته‌اند.

آیت‌الله حائری یزدی با تأسیس حوزه علمیه قم، نقشی اساسی در احیای فلسفه اسلامی در ایران ایفا کرد. وی با تحصیل در غرب و آشنایی با فلسفه‌های غربی به‌ویژه فلسفه تحلیلی، به تطبیق و نقد فلسفه اسلامی در برابر فلسفه غرب پرداخت. حائری یزدی با تأسیس حوزه علمیه قم، به ترویج و توسعه علوم دینی و فلسفه در ایران کمک کرد.

علامه طباطبائی^۱ در تطبیق فلسفه اسلامی با فلسفه‌های غربی، نقشی کلیدی داشت. او در **المیزان**، مفاهیمی چون «خودشناسی» و «جهان‌شناسی» را معرفی کرد که در تحلیل‌های پُست‌مدرن غربی به‌ویژه در آثار فوکو و دریدا تأثیرگذار بود (طباطبائی، ۱۹۹۷، ص ۲۰۰). این مفاهیم در زمینه‌های معرفت‌شناسی و اخلاق به‌ویژه در اندیشه‌های فوکو و دریدا در ارتباط با هویت و قدرت، به‌کار گرفته شد و نقش اساسی در شکل‌گیری فلسفه‌های پُست‌مدرن داشت.

امام خمینی^۲ به‌عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه و اندیشمندان معاصر اسلامی، علاوه بر جنبه‌های سیاسی و اجتماعی، در عرصه فلسفه نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است. فلسفه امام خمینی تحت تأثیر مکاتب گوناگون فلسفی و عرفانی اسلامی و به‌ویژه فلسفه‌های صدرایی و اسلامی - شیعی قرار داشت. در آثار ایشان مفاهیمی چون «ولایت فقیه» و «حکومت اسلامی» به‌عنوان مفاهیم مرکزی به‌کار رفته‌اند که به‌ویژه در ارتباط با فلسفه‌های سیاسی غربی و نظریات مربوط به حاکمیت و قدرت قابل بررسی‌اند. امام خمینی^۳ در آثار خویش به‌ویژه در کتاب‌های **ولایت فقیه** و آثار فقهی و اصولی، آشکارا مفاهیم جدیدی در عرصه فلسفه سیاسی معرفی کرد که تأثیرات مهمی بر جنبش‌های اسلامی و نیز تفکرات سیاسی معاصر داشت. ایشان ولایت فقیه را به‌عنوان نظریه‌ای در پاسخ به خلافت اسلامی مطرح کرد که بر اساس آن ولی فقیه به‌عنوان نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه، قدرت اجرایی در جامعه را در دست دارد. این نظریه که در حقیقت پاسخی به نظریات لیبرالیسم و دموکراسی غربی بود، مبنای سیاسی انقلاب اسلامی ایران شد. اندیشه‌های امام خمینی^۴ نه‌تنها در جهان اسلام، بلکه در عرصه‌های جهانی و در مواجهه با فلسفه‌های غربی نیز تأثیرگذار بود. نقد ایشان بر لیبرالیسم، سکولاریسم و تأکید بر عدالت اسلامی و آزادی‌های انسانی، به‌ویژه در دنیای پسااستعماری و در میان محافل فکری غربی مورد توجه قرار گرفت.

استاد مصباح یزدی نیز با تأسیس مباحث نوین در فلسفه اسلامی و تبیین اصول بنیادین اخلاقی و معرفت‌شناختی، تأثیرات عمده‌ای در ارتباط میان فلسفه اسلامی و غرب داشت. ایشان با تأکید بر اصولی چون «حکمت اسلامی» و جایگاه معرفت‌شناسی در قرآن و روایات، تفکرات مهمی را ارائه داد که در مباحث فلسفی معاصر و به‌ویژه در تحلیل‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی معاصر غربی دیده می‌شود. تبیین ایشان از جایگاه عقل و وحی در شناخت حقیقت، در فلسفه‌های معاصر به‌ویژه در تفکرات غربی حول عقلانیت دینی و فلسفه‌های ترکیبی به‌کار گرفته شده است.

فلسفه اسلامی نه تنها تأثیرات عمیقی بر فلسفه غرب گذاشته است، بلکه با معرفی مفاهیم جدید در متافیزیک، معرفت‌شناسی، اخلاق و سیاست، زمینه‌ساز تحولات جدیدی در تفکرات فلسفی غربی شد. این تأثیرات از قرون وسطی تا دوران معاصر ادامه یافته و همچنان در مباحث فلسفی و علمی غرب به‌روشنی مشهود است. نقش امام خمینی^{۱۳} و ملاعلی زنوزی در فلسفه اسلامی و تأثیر آن بر فلسفه غرب و تحولات فکری جهان اسلام، یکی از ابعاد مهمی است که در تحلیل تحولات فلسفی قرن بیستم و پس از آن باید مورد توجه قرار گیرد.

۳. شرق‌شناسان و فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم

هانری کربن، فیلسوف و ایران‌شناس فرانسوی، با پژوهش‌های عمیق خویش درباره فلسفه اسلامی به‌ویژه حکمت متعالیه ملاصدرا و فلسفه اشراق سهروردی، تأثیر بسزایی در معرفی و تبیین این اندیشه‌ها به جهان غرب داشت. او با تأکید بر تداوم و پویایی فلسفه اسلامی پس از ابن‌رشد، نشان داد این سنت فلسفی در شرق جهان اسلام به‌ویژه در ایران، همچنان زنده و فعال است. کربن در کتاب **فلسفه اسلامی می‌نویسد:**

فلسفه اسلامی معادل فلسفه عربی نیست و با مرگ ابن‌رشد پایان نیافته است، بلکه سنتی زنده و پویاست که در شرق جهان اسلام به‌ویژه حوزه فرهنگی ایران، تداوم یافته و با بهره‌گیری از احادیث امامان شیعه و امتزاج با فلسفه ایران باستان و عرفان نظری به اوج رسیده است (کربن، ۱۹۹۹، ص ۲۳).

کربن با اقامت بیست‌ساله در ایران و تدریس در دانشگاه تهران، ارتباط نزدیکی با اندیشمندان مسلمان ایرانی برقرار کرد و با علامه طباطبائی^{۱۴} و دیگر فلاسفه حوزه علمیه قم گفت‌وگوهایی داشت. این تعاملات به تبادل اندیشه و گسترش فهم متقابل میان فلسفه اسلامی و فلسفه غربی منجر شد.

او در این باره در مقاله‌ای می‌نویسد: «با اقامت بیست‌ساله در ایران و تدریس در دانشگاه تهران، ارتباط نزدیکی با اندیشمندان مسلمان ایرانی برقرار کرد و با علامه طباطبایی و دیگر فلاسفه حوزه علمیه قم گفت‌وگوهایی داشت» (همو، ۲۰۰۲، ص ۱۵). هانری کربن با تأکید بر جنبه‌های عرفانی و باطنی فلسفه اسلامی به‌ویژه در شاخه‌های اسماعیلی و اثناعشری، با تأسیس کرسی فلسفه اسلامی در دانشگاه سوربن، به معرفی و تبیین فلسفه اسلامی در غرب پرداخت. او میان فلسفه اسلامی و غرب، پلی ایجاد کرد و به ترویج و گسترش اندیشه‌های اسلامی در دنیای معاصر کمک شایانی نمود.

اولیویه روآ، شرق‌شناس فرانسوی نیز با پژوهش‌های خود درباره فلسفه اسلامی و به‌ویژه حکمت متعالیه، به معرفی و تبیین اندیشه‌های فلاسفه حوزه علمیه قم در غرب کمک کرد. او با تألیف کتاب‌هایی در این باره به تحلیل و بررسی تأثیرات فلسفه اسلامی بر فلسفه غربی پرداخت و نقش مهمی در گسترش دانش غربی درباره فلسفه اسلامی ایفا کرد. روآ در کتاب **فلسفه اسلامی معاصر** در این باره می‌نویسد:

اولیویه روآ با تألیف کتاب‌هایی در زمینه فلسفه اسلامی، به تحلیل و بررسی تأثیرات فلسفه اسلامی بر فلسفه غربی پرداخت و نقش مهمی در گسترش دانش غربی درباره فلسفه اسلامی ایفا کرد (روآ، ۲۰۰۵، ص ۴۲).

این پژوهشگران با معرفی و تبیین فلسفه اسلامی و اندیشه‌های فلاسفه حوزه علمیه قم به‌ویژه در زمینه‌های متافیزیک، معرفت‌شناسی و اخلاق، به گسترش فهم و شناخت فلسفه اسلامی در جهان غرب کمک کردند و تأثیرات عمیقی بر مطالعات فلسفی در غرب گذاشتند. کربن در مقاله‌ای می‌نویسد:

هانری کربن با معرفی و تبیین فلسفه اسلامی و اندیشه‌های فلاسفه حوزه علمیه قم به‌ویژه در زمینه‌های متافیزیک، معرفت‌شناسی و اخلاق، به گسترش فهم و شناخت فلسفه اسلامی در جهان غرب کمک کرد (کربن، ۲۰۰۲، ص ۲۳).

۴. تأثیر فلسفه اسلامی از فلسفه غرب

فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم تحت تأثیر اندیشه‌های فلسفی غرب قرار گرفته است. این تأثیرات به‌ویژه در دوران معاصر، با ورود مفاهیم و جریان‌های جدید غربی به حوزه فلسفی قم بیشتر نمایان شده‌اند. یکی از مهم‌ترین عوامل این تأثیر، گسترش تحصیلات عالی در زمینه‌های

فلسفه و علوم انسانی در حوزه‌های علمیه بوده است. فیلسوفان اسلامی در قم به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، به بررسی و تطبیق فلسفه اسلامی با فلسفه‌های غربی ازجمله فلسفه تحلیلی، فلسفه پدیدارشناسی و پُست‌مدرنیسم پرداخته‌اند. در این باره برخی مفاهیم اساسی فلسفه غربی همچون وجود، زمان، حقیقت و معرفت، مورد بازخوانی قرار گرفته‌اند و بسیاری از متفکران قم کوشیده‌اند با نگاه انتقادی به این مفاهیم، نسبت میان فلسفه اسلامی و غرب را به‌طور دقیق‌تر تحلیل کنند (داوری اردکانی، ۱۳۹۶، ص ۵۴).

یکی از مهم‌ترین تأثیرات فلسفه غرب بر اندیشه‌های فلسفی حوزه علمیه قم، ورود پدیدارشناسی و هرمنوتیک به این فضا بود. بسیاری از فیلسوفان اسلامی در این حوزه‌ها به بررسی مفاهیم اصلی عرفان اسلامی و فلسفه اسلامی پرداخته‌اند و در عین حال کوشیده‌اند مفاهیم مشابه در فلسفه‌های غربی مانند هایدگر و هیدگر را نیز تحلیل کنند (مدرس‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۹۰). به‌خصوص در نگاه برخی متفکران حوزه علمیه قم، این تعامل سبب شده است مسائل وجودی و معرفتی در بستر مشترکی با فلسفه غرب مورد بررسی قرار گیرد و نتایج مثبتی در فهم عمیق‌تر هستی و معرفت حاصل شود.

یکی دیگر از وجوه تأثیر فلسفه غرب در حوزه علمیه قم، به تأثیر نظریات افرادی همچون امانوئل کانت و هگل در زمینه فلسفه تاریخ و معرفت‌شناسی بر مباحث فلسفه اسلامی بازمی‌گردد. این اندیشمندان غربی نظریاتی درباره محدودیت‌های معرفت و حقیقت ارائه دادند که سبب شد فیلسوفان اسلامی در قم به بازنگری در مفاهیم سنتی خود بپردازند (کریمی، ۱۴۰۱، ص ۴۰).

تعامل فلسفه اسلامی و فلسفه غربی در حوزه علمیه قم نه تنها باعث گسترش افق‌های فکری در این حوزه شده، بلکه سبب شده است بسیاری از مباحث فلسفی اسلامی به‌طور دقیق‌تر مورد نقد و تحلیل قرار گیرد و فضای فکری جدیدی ایجاد شود که در آن فلسفه اسلامی و فلسفه غرب به‌طور همزمان و به‌عنوان دو جریان فلسفی در کنار یکدیگر به حیات فلسفی خود ادامه دادند.

۵. رویکرد فلسفه اسلامی در مواجهه با فلسفه غرب (پس از تأسیس حوزه علمیه قم)

مواجهه حوزه علمیه قم با فلسفه غرب به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، نشان‌دهنده رویکردی منطقی و عقلانی است که در آن، عالمان دینی با درک عمیق از اندیشه‌های غربی، به نقد و مقایسه آنها پرداخته‌اند و کوشیده‌اند نظریات بدیل اسلامی ارائه دهند. عالمان شیعی در مواجهه با فلسفه غرب، نه مجذوب آن شده‌اند و نه به‌کلی آن را انکار کرده‌اند، بلکه با رویکردی منطقی و عقلانی، به

فهم، نقد و مقایسه اندیشه‌های غربی پرداخته‌اند. این رویکرد برخلاف برخوردهای غیرمنطقی و خشن برخی جریان‌های قشری همچون سلفیه است که هر اندیشه نو را طرد می‌کنند. همچنین از از خودباختگی و مجذوب‌شدن در برابر افکار غربی که در برخی روشنفکران غرب‌زده دیده می‌شود، پرهیز شده است. این مواجهه متعادل، نشان‌دهنده استقلال فکری و حفظ هویت اسلامی در عین تعامل با اندیشه‌های نوین است. عالمان حوزه علمیه قم با مطالعه دقیق فلسفه غرب، به نقد و مقایسه آن با آموزه‌های اسلامی پرداخته‌اند. این نقدها با هدف شناسایی نقاط قوت و ضعف اندیشه‌های غربی و تطبیق آنها با مبانی اسلامی صورت گرفته است؛ برای مثال در حوزه فلسفه اخلاق، پس از انقلاب اسلامی پژوهش‌های متعددی در زمینه فرائض اخلاق، اخلاق هنجاری نظری و اخلاق کاربردی انجام شده است که نشان‌دهنده رشد و توسعه این حوزه در تعامل با فلسفه غرب است. یکی از اهداف مهم حوزه علمیه قم در مواجهه با فلسفه غرب، ارائه نظریات بدیل اسلامی است. این تلاش‌ها با بهره‌گیری از میراث غنی فلسفه اسلامی و درک عمیق از نیازهای معاصر، به دنبال پاسخ‌گویی به چالش‌های فکری و فلسفی مطرح‌شده توسط اندیشه‌های غربی است. این رویکرد نشان‌دهنده پویایی و زنده‌بودن تفکر اسلامی در مواجهه با مسائل نوظهور است.

نتیجه

مطالعه تعامل فلسفه اسلامی و فلسفه غرب در حوزه علمیه قم پس از تأسیس این حوزه، از پیچیدگی و عمق تأثیرات متقابل میان این دو سنت فکری حکایت دارد. فلاسفه حوزه علمیه قم در طول تاریخ، از یک سو با حفظ اصالت فلسفه اسلامی و تأکید بر مبانی حکمت متعالیه، به بازخوانی مفاهیم فلسفی پرداخته‌اند و از سوی دیگر با بهره‌گیری از مباحث جدید فلسفه غربی، به تعامل و نقد این مفاهیم پرداخته‌اند. این گفت‌وگوی فکری میان سنت‌های فلسفی اسلامی و غربی نه تنها سبب غنای محتوای فلسفی در حوزه علمیه قم شده است، بلکه باعث تولید و ارائه نظریه‌های جدید در زمینه‌های گوناگون فلسفی همچون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق شده است.

فلاسفه‌ای چون علامه طباطبائی، مرتضی مطهری، مهدی حائری یزدی و... با تأسیس مبانی جدید در فلسفه اسلامی توانسته‌اند نقدهای عمیقی بر فلسفه مدرن غرب داشته باشند و نظریاتی مانند فلسفه سیاسی اسلام، معرفت‌شناسی اسلامی و اخلاق اسلامی را در قالب‌های جدید معرفی کنند. این بازسازی مفهومی، به‌ویژه در تعامل با فلسفه‌های مدرن همچون اگزیستانسیالیسم،

پدیدارشناسی و دیالکتیک، بُعد جدیدی به فلسفه اسلامی بخشیده است. به‌ویژه نظریات صدرایی درمورد حرکت جوهری و وحدت وجود، که از تأثیرهای عمیقی بر فلاسفه غربی برخوردار بوده‌اند، نمایانگر تعامل میان سنت‌های فکری است.

باین‌حال این تعامل فکری همواره با چالش‌هایی همراه بوده است؛ ازجمله چالش‌های مربوط به نظام‌مندشدن مطالعات فلسفی و چگونگی مواجهه با اندیشه‌های جدید غربی که در دوره‌های گوناگون با آن روبه‌رو بوده است، ولی به‌طورکلی روند رو به رشد و تحول در مطالعات فلسفی حوزه علمیه قم پس از انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز گسترش بیش از پیش فلسفه اسلامی در سطح جهانی و ایجاد دیالوگ‌های فلسفی بین‌المللی شده است. این فرآیند نشان‌دهنده ظرفیت بالای حوزه علمیه قم برای تولید اندیشه‌های نو و تأثیرگذاری بر جریان‌های فلسفی جهانی است و بر نقش آن به‌عنوان یکی از مراکز برجسته فکری در جهان اسلام تأکید می‌کند.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الإشارات والتنبيهات (مع الشرح نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن الطوسی و شرح الشرح لقطب الدین محمد بن محمد بن أبی جعفر الرازی)؛ قم: نشر البلاغه، ۱۴۳۵ق.
۲. —؛ الشفاء؛ ج ۲، تهران: انتشارات فلسفی، ۲۰۱۰م.
۳. آکوناس، توماس؛ سوماي قديسان؛ ج ۲، تهران: انتشارات فلسفی، ۲۰۱۲م.
۴. جعفریان، رسول؛ تاريخ تشيع در ايران؛ ج ۳، تهران: نشر علم، ۱۳۹۸.
۵. جوادى آملی، عبدالله؛ فلسفه اسلامی و تطورات آن؛ ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۷.
۶. حائری یزدی، عبدالکریم؛ پدیدارشناسی و فلسفه اسلامی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۲۰۱۰م.
۷. —؛ تاريخچه تأسيس حوزه علميه قم؛ قم: مؤسسه فرهنگي و تحقيقاتي، ۱۳۷۲.
۸. داوری اردکانی، رضا؛ سنت و تجدد در فلسفه اسلامی؛ تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۶.
۹. —؛ فلسفه اسلامی و چالش های معاصر؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۶.
۱۰. —؛ فلسفه اسلامی و چالش های معاصر؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۶.
۱۱. رواء، اولیویه؛ فلسفه اسلامی معاصر؛ ترجمه محمدحسن لطفی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۲۰۰۵م.
۱۲. سارتر، ژان پل؛ هستی و نیستی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۹۴۳م.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ نهاية الحکمة؛ ج ۲، تهران: انتشارات حکمت، ۱۴۰۰.
۱۴. غزالی، محمد بن احمد؛ تهافت الفلاسفه؛ ترجمه محمدباقر مقدسی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۳۷.
۱۵. فلاطوری، عبدالجواد؛ فلسفه و معاصر ایران؛ لندن: انتشارات فلسفه اسلامی، ۱۹۸۶م.
۱۶. کرین، هانری؛ تفکر هانری کرین درباره عرفان و فلسفه اسلامی؛ ترجمه علی اکبر ولایتی؛ تهران: انتشارات سروش، [بی تا].
۱۷. کرین، هانری؛ فلسفه اسلامی؛ ترجمه محمدحسن لطفی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۹۹۹م.

۱۸. کریمی، عباس؛ تحولات فکری حوزه علمیه قم پس از انقلاب اسلامی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۱ (الف).
۱۹. —؛ تحولات فلسفه اسلامی در ایران معاصر؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۴۰۱ (ب).
۲۰. ماکیاولی، نیکولو. مدینه فاضله (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ۲۰۰۳.
۲۱. محمدرضایی، محمد؛ ریشه‌های تفکر فلسفی در قم؛ تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۹۵.
۲۲. مدرس‌زاده، علی‌اکبر؛ نقد و بررسی فلسفه اسلامی در مواجهه با فلسفه غرب؛ تهران: نشر علم، ۱۳۹۹ (ب).
۲۳. —؛ نقش علامه طباطبائی^ع در احیای فلسفه اسلامی؛ چ ۲، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۹ (الف).
۲۴. نصر، حسین؛ فلسفه اسلامی و تأثیرات آن بر اندیشه‌های غرب؛ تهران: انتشارات فلسفی، ۱۳۹۵.
۲۵. هابز، توماس؛ لویاتان؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۹۹۴ م.
۲۶. هایدگر، مارتین؛ وجود و زمان؛ برلین: نشر ویر، ۱۹۲۷ م.
۲۷. —؛ هستی و زمان؛ تهران: انتشارات فلسفی، ۱۹۲۷ م.
28. Chittick, William. (2020). *The Influence of Islamic Mystical and Philosophical Traditions on Thinkers like Schelling and Hegel*. Tehran: Institute of Islamic Studies..
29. Hegel, G. W. F. (1807). *The Phenomenology of Spirit* (translated by A. V. Miller). Oxford University Press.
30. Leibniz, G. W. (1704). *New Essays on Human Understanding*. Translated by Peter Remnant and Jonathan Bennett. Cambridge: Cambridge University Press.
31. Levy, Jean. (2019). *Philosophie Islamique Contemporaine* (1st ed.). Éditions Gallimard.
32. Nasr, Seyyed Hossein. (2018). *Islamic Philosophy and the West* (2nd ed.). Oxford University Press.